



«گزینه اشعار قیصر امین پور»، عنوان مجموعه‌ای است که در سال ۱۳۷۸ در ۳۳۰ نسخه از سوی انتشارات مروارید چاپ و منتشر شده است. دفتر مزبور، گزیده‌های از چهار مجموعه شعر است به نامهای «آینه‌های ناگهان» (دفتر اول، ۱۳۷۲)، «آینه‌های ناگهان» (دفتر دوم، ۱۳۷۲)، «تنفس صبح» (۱۳۶۳) و «در کوچه آفتاب» (۱۳۶۳)، به اضافه ۱۶ شعر تازه سروده و مقدمه‌ای به نام «پنج پرسش بی پاسخ» درباره شعر و شاعری. دو مجموعه تنفس صبح و در کوچه آفتاب، بیانگر نخستین تلاشهای شاعری است که از یک سو عمیقاً تحت تأثیر مضامین انقلاب و جنگ قرار گرفته و از دیگر سو صادقانه در تکاپوی یافتن جای پای برای برگزشتن از موانع پیشماری شعر و رسیدن به زبانی تازه و منحصر به فرد است.

این دو مجموعه، نشانگر قریحه سیال و خود جوش شاعری است که پس از انقلاب ۵۷ ضمن رویارویی با دگرگونیهای عظیم بر آن است تا راه خود را در میان انبوه نظریه‌های ادبی بیابد و متواضعانه راه خود را بی آنکه نسبت به راههای دیگر بی تفاوت باشد ادامه دهد، راهی که بالاخره به دو مجموعه شعر آینه‌های ناگهان (دفتر اول و دوم) و شانزده شعر تازه می‌انجامد و خواننده را به فضاهای وسیعتر و در عین حال صمیمانه تری سوق می‌دهد.

در این نوشتار کوتاه برآنیم تا از دو منظر «زبان» و «درونمایه» به تماشای شعرهای این گزیده بایستیم و نظری کوتاه به برخی از ویژگیهای شعر امین پور داشته باشیم.

□ زبان

امین پور، از آن دسته شاعرانی است که فرم و زبان

شعر را در ارائه مؤثر محتوی مهم و ضروری می‌دانند، به همین دلیل در اغلب شعرهای او با انبوه شگردهای زبانی و صنایع لفظی و معنوی مواجه می‌شویم که نه تنها لطمه‌ای به صمیمیت شعرهای او وارد نمی‌کنند و مخمل سلامت آنها نمی‌شوند، که به هر چه نزدیکتر شدن خواننده به روح و درونمایه شعریاری می‌رسانند.

واژه‌های فرهنگ زنده امروز نیز به وفور در شعرهای امین پور دیده می‌شود و نشان می‌دهد که زبان شعر او، برخاسته از زبان مردم است و از فرهنگ عامه تغذیه می‌کند نه از لغت نامه‌ها، به همین دلیل، با واژه‌هایی در شعر او مواجه می‌شویم که در نظر اول، غیرشاعرانه می‌نمایند اما وقتی که این واژه‌ها را دریافت کلی شعر و در نسبت با دیگر واژه‌ها بررسی می‌کنیم، در می‌یابیم که این چگونگی برخورد شاعر با واژه‌هاست که شاعرانه یا غیر شاعرانه بودن آنها را تعیین می‌کند، واژه‌هایی مثل: خرت و پرت، پوشه مدارک اداری، برگه حقوق، بلیت، دانشگاه، شناسنامه، و... و این همان برخوردی است که فروغ با واژه‌ها داشته است. تکنیکها و صنایعی که با زبان مردمی شعر امین پور، عجین شده است، همچون کلیه زیبایی است که خواننده را به درون خود دعوت می‌کند و از او می‌خواهد که با فضای بسیار ساده شعر او آشنا شود و از صنایع دستی بسیار پیچیده‌ای که داخل کلبه است غافل نماند.

در این مورد، مثالهای متعددی می‌توان ارائه کرد:

نه گندم و نه سیب

آدم فریب نام تو را خورد^(۱)

فعل «خورد»، در شعر مزبور هم می‌تواند در نسبت با گندم و سیب معنا شود و هم در نسبت با فریب: آدم که از بهشت رانده شد، نه برای خوردن سیب و گندم که به خاطر خوردن فریب نام او بود، نامی که احتمالاً مکار است و به انگیزه نامعلوم و نخستین آفرینش و تبعید آدمی به زمین اشارت دارد.

به این ترتیب، آدم، فریب‌خوردی است که به بهانه خوردن سیب یا گندم به زمین هبوط کرده‌است.

زیر پای من

دهان درّه سقوط

بازمانده است^(۲)

دهان درّه سقوط، که تداعی‌کننده دهان درّه و خمیازه نیز هست، دو احساس نامطلوب را به خواننده تحمیل می‌کند؛ کسالت و بیهودگی و تنهایی، که نشانه آن، سقوط در دهان درّه و خمیازه است، و دیگری، وحشت ناب از سقوط در درّه بی‌انتهایی که زیر پای شاعر و همه آنانی که از شعور شاعرانه نصیبی دارند، بازمانده است؛ سقوطی که بی‌انتهاست و با کسالت و تنهایی انسان در این جهان بی‌انتهای، نسبتی نزدیک دارد.

پیش از آنکه برگهای زرد را

زیر پای خویش

سرزنش کنی

خش خشی به گوش می‌رسد:

برگهای بی‌گناه

بازبان ساده اعتراف می‌کنند:

خشکی درخت

از کدام ریشه آب می‌خورد؟^(۳)

سرزنش برگها، صرفنظر از نخستین معنایی که به ذهن متبادر می‌کند، (یعنی ملامت برگها به خاطر زرد شدن و جدا شدن از شاخه‌ها) به معنای دیگری نیز اشاره دارد؛ پا بر سر برگها گذاشتن و آنان را له کردن! سر به اضافه زُنش (که مصدر زدن را در ذهن تداعی می‌کند) وقتی که دریافت شعر قرار می‌گیرد و با برگهای زرد و خشک هم‌نشین می‌شود، معنای دیگری می‌یابد که همانا بر سر زدن برگها و خرد و نابود کردن آنهاست. و همچنین استفاده از معنای مردمی و عامیانه «آب خوردن» که به ریشه‌ها و خشکی درخت نسبت داده شده‌است، ذهن خواننده را با پارادوکسی طنز گونه و تلخ مواجه می‌کند؛ ریشه‌های درخت، تشنه‌اند و برگها

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

سعید یوسف‌نیا

آینه‌های آینه‌های ناگهان

گزینه اشعار قیصر امین پور

مروارید

چاپ اول، ۱۳۷۸



نمی‌دانند که این درخت تشنه، چرا خشک شده است و این خشکی که به برگها نیز سرایت کرده است، از کدام ریشه آب می‌خورد! شعرهای امین پور، حتی نثر او سرشار از این نکات و دقایق است که در وهله اول، به چشم نمی‌آیند، اما با نگاهی دقیق در می‌یابیم که همین نکته‌های مستتر است که خواننده را به مطالعه هر چه بیشتر شعرهای او ترغیب می‌کند.

در مقدمه کتاب مزبور، مهارت امین پور را در به کارگیری واژه‌ها و ترکیباتی که در نسبت با محتوای متن، معانی گوناگونی را منتقل می‌کنند، به وضوح می‌توان شاهد بود:

«... و حقیقت دیگر این است که اولیت شعر را به آدم حواله کرده‌اند، حال، چه تفاوت دارد که این آدم، کدام آدم است؟ بالاخره آدم، آدم است... زیرا، چه آدم، اولین آدم باشد و چه اولین پیغمبر و چه هر دو، باید حتماً شاعر بوده باشد... و با قلب مطلب می‌توان گفت که اولین شاعر هم آدم بوده است، زیرا شاعر، حتماً باید آدم باشد... برای کسی که نوشتن در زندگی او یک استثناست، حتماً رعایت قاعده، ضروری است، ولی برای کسی که نوشتن، قاعده زندگی اوست، اندیشیدن به هیچ قاعده‌ای جز زندگی، ضروری نیست.»^(۴)

امین پور در اغلب قالبهای شعر فارسی همچون غزل، مثنوی، رباعی، دوبیتی و نیمایی طبع آزمایی کرده است. اما بر اعتقاد من، توانایی او در دو قالب نیمایی و غزل، بیشتر از سایر قالبهاست. امین پور، دلبسته وزن است و حضور آوزان عروضی را در شعر، همچون حضور قافیه، ضروری می‌داند، و عجیب اینجاست که برخی گمان برده‌اند که بسیاری از شعرهای نیمایی او سپید و یا دچار شکستگی وزنی است. شاید دلیل این امر، جز این نباشد که وزن در شعرهای امین پور، درونی شده است، چرا که زبان شعر او از زبان گفتار مایه می‌گیرد و با ساختار زبان عامیانه، نسبتی نزدیک دارد، وزن را در خود حل می‌کند و آن را قسمتی لایتجزی از ساختار خود می‌سازد. به یک تعبیر، شعرهای امین پور، سهل ممتنع است و می‌تواند موجب گریز خوانندگان ظاهراً سخت‌گیری شود که که با

پیش‌زمینه‌های ثابت ذهنی و در عین حال، سهل انگارانه با شعر مواجه می‌شوند و سادگی را بر نمی‌تابند و برای نکات و دقایق شاعرانه اهمیتی قائل نیستند.

درومايه
بهره‌مندی مؤثر از فضای حماسی و عرفانی انقلاب و جنگ، اصلیت‌ترین مسبب بروز دو مجموعه نخستین امین پور است، چرا که او برخلاف شاعرانی که نسبت به جنگ و انقلاب، بی تفاوت بودند، یا در موضع انکار قرار داشتند و بعضاً دوشان خویش می‌دانستند که درباره جنگ و فضای حاکم بر آن شعری بگویند، صادقانه و مؤمنانه با مفهوم دینی جنگ روبرو شد و شعرهایی سرود که نشانگر حضور جدی و امیدوارکننده او در ساخت شعر بود.

نگاه شاعر در دهه‌های شصت و هفتاد به اتفاق هولناگی چون مرگ، نگاهی صد در صد دینی و ایمانی است. برای مثال، در شعر «اتفاق»، توجه شاعر به حادثه‌ای است که جلوه‌ای تکان‌دهنده دارد و در نسبت نزدیک با اوست.

این حادثه، مرگ است، اما مرگی زنده و جاندار، سبز و گرم که به شهادت تعبیر می‌شود:

افتاد

انسان که بری

آن اتفاق زرد

می‌افتد

انسان که مرگ

آن اتفاق سرد

می‌افتد

اما

او سبز بود و گرم که افتاد^(۵)

در سال ۶۴ نیز که فضای اثیری و عرفانی جنگ، تأثیر عمیقی بر ذهن و روح شاعر گذاشته بود، با غزلی روبرو می‌شویم که سرشار از امید به رسیدن و رستگاری است:

موجیم و وصل ما، از خود بریدن است

ساحل، بیانه‌ای است، رفتن رسیدن است

ما مرغ بی‌پریم، از فوج دیگریم

پرواز بال ما، در خون تبیدن است
پر می‌کشیم و بال، بر پرده خیال
اعجاز ذوق ما، در پرکشیدن است
ما هیچ نیستیم، جز سایه‌ای ز خویش
آیین اینه، خود را ندیدن است^(۶)

در سال ۷۳ که همه آن شور و هیجانهای آتشین، فروکش کرده است، شاعر دچار تردیدی دردناک به محتوای تشنه زندگی می‌شود و باورهای او رنگ دیگری به خود می‌گیرد؛ رنگی که هم‌رنگ با هزار خواهش و آیا و پرسش و اماست. همین دگرگونی است که شاعر را وا می‌دارد تا «هرگز» و «هیچ» یا مخاطب قرار دهد و در جستجوی آن دم آخری باشد که در این میانه سنگ تمام بگذارد و نقطه پایان بر همه چیز باشد:

مگر تو ای همه هرگز

مگر تو ای همه هیچ

مگر تو ای همه هیچ

مگر تو نقطه پایان

براین هزار خط ناتمام بگذار

مگر تو ای دم آخر

در این میانه تو

سنگ تمام بگذار^(۷)

اما در سال ۷۵ یعنی هفده سال پس از شعر اتفاق، با «غزل محال» مواجه می‌شویم؛ شعری که ناتوانی و عجز شاعر را در رسیدن به آنچه که بیشتر دست یافتنی می‌پنداشت به تصویر می‌کشد:

تو قله خیالی و تسخیر تو محال

بخت منی که خوابی و تعبیر تو محال

عنتای بی‌نشانی و سیم‌غ کوه قاف

تفسیر رمز و راز اساطیر تو محال

بیچاره دچار تو را چاره جز تو چیست؟

چون مرگ، ناگزیری و تدبیر تو محال^(۸)

شاعر با دریافت عمیق این مهم که هر چه تا به حال دیده است، جز بازتاب گمان و پندار او نبوده است، در جستجوی حضور و وجود مطلق است که از فهم و وهم بیرون است، و همین نیاز اجتناب‌ناپذیر به حضور



اوست که شاعر را با وجود همه انگشتهایی که به انکار آن حقیقت جاودانه برافراشته‌اند، و او می‌داند که علی‌رغم عقل و منطق پیچیده این قرن نوظهور به او دل ببندد، حتی اگر این او، زاینده نیاز او به حقیقت مطلق باشد. غزلی که در فروردین ۷۷ سروده شده است، شاعری بر این مدعاست که شاعر نمی‌خواهد و نمی‌تواند از ایمان خود چشم‌پوشد و اسیر پنجه انکار شود، پس، اینگونه به اقرار می‌ایستد:

می‌خواهمت چنانکه شب خسته خواب را
می‌جویمت، چنانکه لب تشنه آب را
حتی اگر نباشی، می‌آفرینمت
چونانکه التهاب بیابان، سراب را^(۹)

امین پور، پس از جنگ، و پس از فرونشستن آن شعله حیرت‌انگیزی که امکان حضور در گرمای عشق و عرفان را فراهم کرده بود، خود را در فضای دیگری یافت که کاملاً با آنچه که در گذشته در تصور او می‌گنجید، تفاوت داشت. در دو مجموعه آینه‌های ناگهان (دفتریک و دو)، ما با شاعری مواجه می‌شویم که «هم آرزوی دور دست تحرک، در دیدگان کاغذی آب می‌شود»، و هم امید می‌معمومانه همچون آتش شمع رویه سکوت، در دل او به آرامی شعله می‌کشد:

خسته‌ام از آرزوها، آرزوهای شعاری
شوق پرواز مجازی، بالهای استعاری
لحظه‌های کاغذی را روز و شب تکرار کردن
خاطرات بایگانی، زندگیهای اداری
آفتاب زرد و غمگین، پله‌های رویه پایین
سقفهای سرد و سنگین، آسمانهای اجاری
با نگاهی سرشکسته، چشمهایی پینه بسته
خسته از درهای بسته، خسته از چشم‌انتظاری
عاقبت پرونده‌ام را با عیار آرزوها

خاک خواهد بست روزی، باد خواهد برد، باری^(۱۰)
اما این «لحظه‌های کاغذی»، آنقدر مقتدر نیستند تا شاعر را بکلی ناامید کنند و او را به مرداب تردیدی بی‌امان بسپارند:

سرپا اگر زرد و پژمرده‌ایم
ولی دل به پاییز، نسیم ده‌ایم

اگر دل دلیل است، آورده‌ایم
اگر داغ، شرط است ما برده‌ایم
اگر دشمن دشمنان، گردنیم
اگر خنجر دوستان، کرده‌ایم
دلی سر بلند و سری سر به زیر
از این دست، عمری به سر برده‌ایم^(۱۱)

قیصر امین‌پور، شاعری درد آشناست؛ شاعری که مرثیه خوان زمان و زمین خویشتر است و انسان بودن و انسان زیستن را مهمترین اصل شاعری می‌داند و معتقد است که:

«سرودن، یک فعل مجهول است، نه از آن روی که فاعل آن معلوم نیست، بلکه از آن روی که فاعل حقیقی آن معلوم نیست. شاید به همین دلیل قداما آن را به سحر و معجزه مانند کرده‌اند. معلولی است که علت آن معلوم نیست، اگر چه سرودن، خودش علت است. علت هم همان درد است. حکایت کسی که شاعر را فاعلی سرودن گرفت، حکایت همان موری است که بر کاغذ می‌رفت نبشتن قلم را دید و قلم را ستودن گرفت. نوشتن، چنانکه گفته‌اند فعل لازم است، نه متعدی.^(۱۲)»

پی نوشت‌ها:

- ۱- گزیده اشعار قیصر امین پور، شعر نه گندم و نه سیب، از آینه‌های ناگهان (دفتر اول)، ص ۸۳
- ۲- همان، شعر بند باز، از تازه سروده‌ها، ص ۳۹
- ۳- همان، شعر اعتراف، از آینه‌های ناگهان (دفتر اول)، ص ۱۰۵
- ۴- همان، پنج پرسش به پاسخ (مقدمه)، صص ۱۸ و ۱۹ و ۳۳
- ۵- همان، شعر اتفاق، از تنفس صبح ص ۱۳۸
- ۶- همان، شعر رفتن رسیدن است، از آینه‌های ناگهان (دفتر دوم)، ص ۱۲۱
- ۷- همان، شعر حرف آخر، از تازه سروده‌ها، ص ۴۱
- ۸- همان، غزل محال، از تازه سروده‌ها، ص ۵۱
- ۹- همان، حتی اگر نباشی، از تازه سروده‌ها، ص ۵۵
- ۱۰- همان، شعر لحظه‌های کاغذی، از تازه سروده‌ها، صص ۴۶ و ۴۷
- ۱۱- همان، شعر اگر دل دلیل است، از آینه‌های ناگهان (دفتر اول)، ص ۱۲۱
- ۱۲- همان، پنج پرسش بی‌پاسخ (مقدمه)، ص ۳۲

زبان عاشقی

زبان عاشقی

گل نظر

سرودن، ۱۳۷۸

کتاب «زبان عاشقی» گلچینی از اشعار ده سال اخیر «گل نظر» شاعر بنام تاجیکستان و سراینده سرود ملی آن کشور است.

خواننده عادی این کتاب آن را با حزن و اندوه می‌خواند و در لابه‌لای آن، اگر چه زمختی کلام را حس می‌کند اما صدا را بسیار آشنا می‌یابد. گل نظر نه فقط اشعارش به زبان فارسی، نه فقط مفاهیم و مضامینش برای ما قابل درک است، بلکه از گذشته و پیشینه‌ای می‌گوید که برای ما کاملاً آشناست:

هرچند که جوی مولیان خشکیده

در مصرع رودکی روان است هنوز

یا به این بیت دقت کنید:

دلا باری ز فردوسی بیاموز

فداکاری ز فردوسی بیاموز

ز میدان رستمش بیرون نیاید

وطن‌داری ز فردوسی بیاموز

در سراسر دنیا هیچ قوم و ملتی را نمی‌یابیم که فرهنگ و ادبش تا به این حد با فرهنگ و ادب ما آمیخته باشد. مگر همین تاجیکستان و افغانستان که گاه «سیاست» فاصله‌های عظیمی بین مان می‌اندازد:

دلخون شد ز آزار سیاست

ز گفتار و ز کردار سیاست

سراینده این اشعار شاعری گمنام در گوشه‌ای از تاجیکستان نیست. از مشهورترین و فعال‌ترین سراینده‌های تاجیکستان است، سر دبیری دو نشریه ادبی را به عهده دارد و از آنچنان وزن و اعتباری برخوردار است که سرود ملی تاجیکستان از اشعار وی انتخاب شده است و تاکنون جوایز متعددی و از آن جمله جایزه دولتی رودکی را برده و به شدت مورد توجه و محبوب مردم تاجیکستان است. اما چیزی که باعث دلچسبی بیشتر مجموعه «زبان عاشقی» می‌شود اینکه کتاب حاصل گزینش قیصر امین پور، شاعر و شعرشناس معاصر است. ولی خود این سبب غبطه شده که چرا امین پور مقدمه‌ای بر کتاب ننوشته تا گل نظر و شعر تاجیک را بیشتر معرفی کند، یا حداقل معلوم کند که گزینش اشعار با چه شیوه و ملاک‌هایی صورت گرفته است.